

واژه و معنای آن  
از فارسی میانه تا فارسی

کتایون مردادپور



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۰

سرشناسه: مزدایور، کتابون، ۱۳۲۲-

نمون و نام پدیدآور: واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی / کتابون مزدایور.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۸۱۰ ص.

شابک: ۷-۵۱۶-۴۲۶-۹۶۴-۹۷۸

یادداشت: واژه نامه.

موضوع: فارسی - تاریخ.

موضوع: زبان پهلوی.

شماره افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۴ و ۲ / ۲۶۵۵ PIR

رده بندی دیویی: ۹۰۰ / ۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۸۷۱۵۹



## واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی

مؤلف: کتابون مزدایور

ویراستار: فرنکیس پرویزی

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: ناصر زینعلی

ناظر چاپ: مجید اسماعیلی زارع

امور فنی: عرفان بهار دوست

حروف نگار و صفحه آرا: مریم حیدری، اعظم جانیقل، مرضیه کاظمی

طراح جلد: عطالله کاویانی

چاپ اول: ۱۳۹۰

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپ النذیر

ردیف انتشار: ۳۶-۹۰

بها: ۲۵۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

ISBN 978-964-426-516-7

شابک ۷-۵۱۶-۴۲۶-۹۶۴-۹۷۸

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵۶۴۱۹، تلفن: ۸۸۰۴۶۸۹۱۰۳، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

## ۶ واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی

|     |                                          |
|-----|------------------------------------------|
| ۱۳۳ | ۱-۴-۱. همانندیهای نزدیک                  |
| ۱۳۹ | ۲-۴-۱. نسبی بودن همانندیها               |
| ۱۴۸ | ۳-۴-۱. تحول واجها و همسنگی آوایی واژه‌ها |
| ۱۵۱ | فصل دوم: دگرگونی واژگانی                 |
| ۱۵۳ | ۲. واژه در متن                           |
| ۱۵۸ | ۲-۱. غنای واژه‌سازی                      |
| ۱۶۲ | ۲-۱-۱. واژه‌های مشتق و مرکب              |
| ۱۶۳ | (یک) وندهای فارسی میانه و فارسی          |
| ۱۶۷ | (دو) حذف وندها                           |
| ۱۸۰ | (سه) پیامد حذف وند                       |
| ۱۹۱ | (چهار) وندهای بازمانده                   |
| ۲۲۶ | (پنج) دگرگونی در اشتقاق                  |
| ۲۴۲ | (شش) واژه‌های مرکب                       |
| ۲۵۸ | (هفت) عبارت                              |
| ۲۶۰ | (هشت) ساییدگی آوایی                      |
| ۲۶۲ | ۲-۱-۲. فعل                               |
| ۲۶۵ | (یک) ساخت مصدر جعلی                      |
| ۲۸۰ | (دو) فعل نابسیط                          |
| ۲۸۸ | ۲-۲. واژگان دستوری و تحول معنی           |
| ۲۹۲ | ۲-۲-۱. دگرگونی در تصریف فعل              |
| ۲۹۲ | (یک) صرف فعل به شیوه ارگاتیو             |
| ۲۹۵ | (دو) دگرگونی در فعل کمکی                 |
| ۲۹۶ | (سه) فعل بی‌زمان                         |
| ۲۹۹ | (چهار) فعل مرکب و دگرگونی متن            |
| ۳۰۰ | ۲-۲-۲. دگرگونی در قیدها و حروف           |
| ۳۰۱ | (یک) قید                                 |
| ۳۱۰ | (دو) حروف و اصوات                        |

## فهرست مطالب

|     |                                         |
|-----|-----------------------------------------|
| ۱۳  | پیشگفتار                                |
| ۲۵  | نشانه‌ها                                |
| ۲۷  | سرآغاز                                  |
| ۳۵  | فصل یکم: جایگاه تاریخی فارسی            |
| ۳۷  | ۱. سیر تاریخی                           |
| ۳۸  | ۱-۱. فارسی میانه و فارسی                |
| ۴۰  | ۱-۱-۱. زبان میانگان و رسمی              |
| ۴۳  | ۱-۱-۲. نیاز به زبان میانگان و رسمی      |
| ۴۶  | ۱-۱-۳. تکوین زبان میانگان               |
| ۴۸  | ۱-۲. گونه‌های فارسی میانه               |
| ۴۹  | ۱-۲-۱. فارسی مانوی و فارسی میانه زرتشتی |
| ۵۴  | ۱-۲-۲. فارسی میانه زرتشتی و فارسی دری   |
| ۶۴  | ۱-۲-۳. فارسی دری و فارسی فارس           |
| ۷۲  | ۱-۳. میراث ادبی کهن                     |
| ۷۳  | ۱-۳-۱. سنت ادبی شفاهی                   |
| ۷۵  | ۱-۳-۲. سنت ادبی کهن کتابتی              |
| ۷۶  | (یک) نمونه‌های گزیده                    |
| ۱۰۸ | (دو) تداوم صنعت ادبی                    |
| ۱۳۰ | ۱-۴. دگرگونی و بقای واژه                |

## ۸ واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی

- ۲-۳. سازوکار دگرگونی معنایی ..... ۶۱۴
- ۱-۲-۳. واژه‌های دخیل ..... ۶۱۴
- (یک) وامواژه‌های باستانی ..... ۶۱۴
- (دو) وامواژه در نوشته‌های مانوی ..... ۶۱۷
- (سه) وامواژه در فارسی میانه زرتشتی ..... ۶۲۰
- (چهار) تکیه بر زبان اوستایی ..... ۶۲۱
- (پنج) تداوم رسم وامگیری واژه ..... ۶۲۱
- ۲-۲-۳. سازوکارهای زبانی در دگرگونی معنایی ..... ۶۲۳
- (یک) حذف واژه‌ها و توقف واژه‌سازی ..... ۶۲۴
- (دو) تقابل معنایی و دگرگونی وندها ..... ۶۳۰
- (سه) فعل مرکب و وامواژه‌ها ..... ۶۳۷
- (چهار) دگرگونی ساخت قید و تغییر پیوندها ..... ۶۴۰
- (پنج) سودگی معنایی و نوآمدهای فرهنگی ..... ۶۴۲
- ۳-۳. بقا و بازمانی معنایی واژه ..... ۶۵۰
- ۱-۳-۳. واژه با بقای معنایی ..... ۶۵۵
- (یک) نام رستنیها و جانوران ..... ۶۵۶
- (دو) جانوران و گیاهان اساطیری ..... ۶۷۰
- (سه) وجود و زندگانی آدمی ..... ۶۷۴
- (چهار) حرفه‌ها و مصنوعات و ابزارها ..... ۶۸۳
- ۲-۳-۳. همسنگی آوایی و خزش معنایی ..... ۶۹۱
- (یک) نوآمدهای فرهنگی و زبانی ..... ۶۹۶
- (دو) دگرگونی در مؤلفه‌های معنایی واژه ..... ۷۰۱
- (سه) توسع معنایی ..... ۷۱۹
- (چهار) تخصیص معنایی ..... ۷۲۱
- (پنج) تغییر معنایی واژه و بافت نحوی ..... ۷۲۴
- ۳-۳-۳. دگرگونی در باهمایی واژه‌ها ..... ۷۲۶
- ۴-۳. بازگشتی نوآیین ..... ۷۳۵

## فهرست مطالب ۷

|     |                                                         |
|-----|---------------------------------------------------------|
| ۳۲۷ | ۲-۳. دگرگونیهای در نحو و واژه‌های دستوری.....           |
| ۳۴۱ | ۲-۳. حذف واژه‌های کهن.....                              |
| ۳۴۴ | ۲-۳-۱. عملکرد زبانی.....                                |
| ۳۴۴ | (یک) مشتقات کمتر از واژه‌های موجود.....                 |
| ۳۶۰ | (دو) حذف واژه‌های بسیط و جامد قاموسی و مشتقات آنها..... |
| ۳۹۱ | (سه) گوناگونی ضبط واژه‌ها.....                          |
| ۴۲۳ | ۲-۳-۲. موجبات فرهنگی حذف واژه از زبان.....              |
| ۴۳۱ | (یک) مشترکات مانوی و زرتشتی.....                        |
| ۴۴۲ | (دو) لغات ویژه زرتشتی.....                              |
| ۴۹۱ | (سه) واژه‌های خاص مانوی.....                            |
| ۵۰۶ | (چهار) چند اصطلاح نگارشی و تعبیر زبانی.....             |
| ۵۲۴ | (پنج) تمثیل و آزند.....                                 |
| ۵۲۹ | فصل سوم: پیوستاری و گسست.....                           |
| ۵۳۱ | ۳. خاستگاه معنایی واژه و توانش بقای آن.....             |
| ۵۳۵ | ۳-۱. از افسون تا قدرت.....                              |
| ۵۳۷ | ۳-۱-۱. افسون و نیرنگ.....                               |
| ۵۵۰ | ۳-۲. خوشه‌های ابری شکل واژه.....                        |
| ۵۵۳ | (یک) تطهیر و پیکار.....                                 |
| ۵۶۳ | (دو) پیکاردن و جدل.....                                 |
| ۵۸۰ | ۳-۱-۳. حوزه‌های معنایی و واژه‌های نوآمد.....            |
| ۵۸۳ | (یک) حوزه معنایی قدرت و جنگ.....                        |
| ۵۹۵ | (دو) حوزه معنایی احترام و بزرگداری.....                 |
| ۵۹۹ | (سه) حوزه دوست داشتن و عشق.....                         |
| ۶۰۲ | (چهار) واژه‌های رسمی و اداری.....                       |
| ۶۰۵ | (پنج) حوزه تملک و دارایی.....                           |
| ۶۰۸ | (شش) حوزه ارث و طلاق.....                               |
| ۶۰۹ | (هفت) زبان عالمان.....                                  |

## فهرست مطالب ۹

|     |                                      |
|-----|--------------------------------------|
| ۷۳۷ | ۳-۴-۱. واژه و نیازهای نو             |
| ۷۳۸ | (یک) بازگشت و سره‌نویسی              |
| ۷۴۳ | (دو) واژه‌های نویاب                  |
| ۷۴۶ | (سه) رویارویی پهلوی و فارسی          |
| ۷۵۲ | ۳-۴-۲. پلی به سوی «فارسی قدیم»       |
| ۷۵۴ | (یک) رستاخیز فارسی قدیم              |
| ۷۶۴ | (دو) انبار واژه                      |
| ۷۸۱ | فهرست قطعه‌های پهلوی آیان در متن     |
| ۷۸۹ | کتابنامه                             |
| ۸۰۳ | برخی اصطلاحات زبان‌شناسی در متن کتاب |

با یاد

مهندس آرمین اسفندیار خسروی

[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)



کشور و منطقه نیازمند به زبانی مشترک بوده است که در دیوان و دفاتر دولتی و رسمی به کار آید و در دربار و بازار و جاده و کاروانسرا و سپاه، که مردمانی با زبانهای گوناگون در آنها با یکدیگر در تماس اند، با آن سخن گویند. نیز مدرسه و محافل علمی و ادبی و دینی و فرهنگی زبانی واحد می‌خواهد. چنین نیازی از طریق سنت کتابت، بویژه زبان مکتوب را بصورت ابزار ارتباطی میان اندیشه در نسلهای متمادی درمی‌آورد.

بواسطه این نیاز می‌بایست یکی از زبانهای متعدّد رایج را برگزینند و چنین نقشی را به آن سپارند. فارسی که اصلاً زبان هخامنشیان و ساسانیان بوده است، این نقش را پذیرفت و از آن پس به همه اقوام تابع شاهنشاهی تعلق گرفت. چون فارسی زبان رسمی و زبان میانگان (*lingua franca*) شد، تاریخ و تاریخ فرهنگ بر پیشانی آن مظهری بگانه ده و به آن خصائصی ممتاز بخشید. این زبان از آن پس دیگر به گروهی محلی و قومی منفرد اختصاص نداشت و در رواج و تحول خود راهی متمایز را پیمود.

آگاهی درباره پیشینه دیرین تاریخی زبان فارسی با بازخوانی کتیبه‌های سنگی هخامنشی در دوران معاصر به دست آمد. این دانش ما را با گذشته فارسی آشنا کرد و کشف آثار مانوی و مجاهدت در بازخوانی آنها بود که از نظرگاه تاریخی نزدیکی بیشتر آوایی فارسی میانه در قرن سوم میلادی را با فارسی دری روشن ساخت. اینک این گونه خودآگاهی زبانی بر این حقیقت پرتو می‌افکند که در بستر تاریخ اجتماعی، بهره‌گیری از فارسی بسان ابزار ارتباطی میان گروهها صورت گرفته و فارسی در هر سه دوران باستانی و میانه و جدید خود، نقش زبان رسمی و میانگان را در نزد اقوام ایرانی و انیرانی نگاه داشته است. در گذر زمان، چنین نقش و کارکردی ثابت مانده است.

این پژوهش به بررسی بخشی از خصائص تاریخی این گذار، یعنی درآمدن فارسی از دوران میانه به دوران جدید خود خواهد پرداخت.

## پیشگفتار

فارسی یکی از زبانهای مادری است که هم پیشینه کتابت آن به دوهزاروپانصد سال قبل می‌رسد و هم هنوز اکنون زبانی زنده و رسمی است. یکی از سه نسخه از کتیبه‌های هخامنشی به فارسی باستان است و صورت جدید همان زبان، یعنی فارسی امروزی، در سه کشور ایران و تاجیکستان و افغانستان رسمیت دارد. با داشتن یکی از غنی‌ترین گنجینه‌های ادب جهان، در سرزمینهایی پهناور میلیونها تن به فارسی سخن می‌گویند، می‌نویسند و می‌سرایند و از آن بسان ابزاری ارتباطی بهره می‌جویند. همچنان که در کتیبه‌های سنگی، فارسی باستان یکی از زبانهای نگارش است، اینک نیز در افغانستان فارسی یکی از دو زبان رسمی است و بسیار کسان اند که فارسی یکی از دو و یا چند زبان مادری یا روزمره آنها به شمار می‌رود.

به رغم دیگرگونه‌های زبان در طیف قرون و اعصار متمادی، فارسی با نگاهداری نام و بنیانهای تاریخی ریشه‌شناختی (etymological) خود، نقشی اجتماعی و سیاسی در ایجاد ارتباط میان اقوام و گروههایی مختلف را هنگام رویارویی با یکدیگر بر عهده داشته است. ایفا کردن این نقش به نیاز اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی معینی پاسخ می‌گوید که شرایط جغرافیایی و اقلیمی و حوادث و سازمانهای اجتماعی و فرهنگی پدید آورده است. در تاریخ دیرپای،

افزون بر این فرایند کلی و پیوسته و خاموشتر، طبعاً تحولات فرهنگی و فنی و اشیای نوساز و راههای تازه در اندیشیدن و تولید اقتصادی و نهادهای اجتماعی و دستاوردهای انواع فعالیتهای جدید جامعه بیان روشن زبانی می‌طلبد. در پی این فرآورده‌ها است که واژه معنای تازه می‌یابد و یا واژه‌های نو ساخته می‌شوند. تحول تاریخی معنای واژه‌های زبان، به رغم پیوند و ارتباط واژگانی آن، در درون چنین چرخه‌های متقاطع و تودرتویی رخ می‌دهد و با منظور داشتن همه این عوامل و عناصر است که فرایند آن را می‌توان توصیف کرد. همه اینها با سازوکاری (mechanism) زبانی و ابزاری واژگانی یا نحوی به بیان درمی‌آیند. دگرگونیهای فرهنگی، به معنای اخصّ آن، در طی تاریخ هر جامعه نیز از همین دست است. همه اینها در گذار تاریخ و تاریخ زبان روی می‌دهد.

گذرگاهی که بویژه این پژوهش روی بسوی آن دارد، درآمدن واژه و معنای آن از فارسی میانه به فارسی جدید است. در سنجش نوشته‌های بازمانده از دوران قدیم و ادب کهن فارسی دری، آن وجه فرهنگی جامعه که نوعی گسست از پیشینه خود را متضمّن است، تمایزی چشمگیر را بازمی‌نمایاند. این گسست بر حوزه‌های معنایی (semantic fields) چندی از زبان و تحول واژه‌ها در آن حوزه‌های واژگانی (lexical fields) سایه سنگین گسترده است. در این گسست، که تأثیر فرهنگی و اجتماعی بر تحول معنایی واژه در آن رخ می‌نماید، سرازیر شدن خیل و سیل وامواژه‌های تازی و ترکی و مغولی را به فارسی می‌بینیم. به رغم این، حوزه‌های معنایی دیگری نیز هست که در آنها واژه‌ها و معنای آن، دستخوش دگرگونیهای اندک شده است.

واژه‌های دخیل در این رهگذر با قدرت و حرمت برتر گام نهادند و چون تاجی بر فرق واژگان فارسی نشستند. دبیران که نمایندگان و دست‌نشانندگان قدرت بودند، و فاضلان و عالمان از آن پس به این مهمانان شأن و جایگاه برتر دادند. به رغم توانگرانی که ادب فارسی و شعر و نثر والای آن را بر شالوده‌های کهنسال پی

به قید کتابت درآمدن فارسی در صورتهای باستانی و میانه و جدید، سیری از تحوّل واژه و معنای آن را به ضبط درآورده است. از این رهگذر است که نکته‌های بسیاری برای بازبینی و بازشناسی روند تغییر و تطوّر زبان آفتابی می‌شود. آثار مکتوب که در دوران قدیمی‌تر پراکنده و ناچیز است و در بسا جاها زمینه را برای حدس و گمان بازمی‌گذارد، بتدریج رو به فزونی می‌نهد تا در دوران جدید به آثاری فراوانتر با تنوع بیشتر بپیوندد. زبان فارسی در دوران میانه اختصاصاتی دارد که برخی از آنها به سرآغاز فارسی دری رسیده و برخی تا دوران ما ثابت مانده است. فاصله‌ای فرهنگی، افزون بر گذشت زمان، زبان و آثار بازمانده از این دو دوران را متمایز می‌کند و بازبینی سیر تکوینی واژه و معنای آن، با وجود همه نقائص و کمبودها، آگاهی‌هایی را درباره طبیعت دگرگونیهای زبانی به دست می‌دهد.

زبان با زایش هر گوینده و «زمانور» از سر نو بازآفرینی می‌شود و خود نیز تولّد می‌یابد. در فرایند این باززایی زبان، کودک هر آنچه را که می‌شنود، در ذهن و ضمیر نوزاد خویش از نو می‌آفریند. وی نیز همان می‌کند که آدم نبی، به فرمان خداوند و به دنبال آفریدگار در بهشت عدن کرد و «همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد» (سفر پیدایش، باب دوم، ۱۰). اشیا و مفاهیم را با نامهایی تازه می‌خواند؛ و این واژه‌ها همه پیشین و قدیمی اند که طفلک آنها را از سر نو باز آفریده و در حیات ذهنی (mental life) خود به آنها صورت و معنایی تازه و اندکی متفاوت بخشیده است. در نتیجه، در روند زبان‌آموزی کودک، اشیای جهان کهنه با نامهایی نوین خوانده می‌شوند و مفاهیم نیز بویژه از سر نو، «نورایی» می‌گردند و زبان تولّدی دیگر می‌یابد با طرحی و سازمانی تازه.

در این روند عام و دائمی است که زبان همواره دگرگون می‌شود و خطوط عام و کلی چنین تحولی را، که مشترک میان همه زبانوران باشد، بازمی‌شناسیم و می‌توان آن را به توصیف درآورد.

همگان نهاده شده است. هدف از نقل این نمونه‌ها روش‌تر کردن چگونگی آثار کهن و طرز کاررفت واژه در جمله و متن است.

کندوکاو در نوشته‌های کهنی که در درازای زمانی قریب به دو هزاره به نگارش درآمده است، نمونه‌ها و واژه‌هایی به دست می‌دهد که ناهماهنگی دارد و از نظرگاه تاریخی و جغرافیایی ناهمسان است. اینها خود از مآخذی معدود و اتفاقی برگزیده شده است. منظری که این شواهد و مثالها در برابر چشم می‌گسترد، عیناً شباهت دارد با آنچه در فرهنگ فارسی شادروان استاد محمد معین و نیز لغتنامه علامه دهخدا می‌بینیم. این هر دو مأخذ هم بر مبنای آثاری پراکنده که در طی زمان و مکان پدید آمده‌اند، فراهم گشته‌اند و گاه واژه‌ها و ترکیباتی دارند که در کهنگی نه تنها با لغات دوران میانه زبان همچشمی می‌کند، بلکه به سادگی از آنها پیشی می‌گیرد و قدیمی‌تر از آنها است.

در این زمان دراز، ساختهای دستوری دگرگون گشته است؛ آواهای زبان و واجهای آن تغییر یافته است؛ زبان از بسیاری جهات رنگی دیگر به خود گرفته است. اما به رغم همه اینها، بنیاد نخستین و ریشه‌شناختی واژه‌ها و بنیان اصیل و قدیمی خویشاوندی کهن و دیرینه‌سال آنها بر جای است و فارسی میانه و فارسی دری تداوم یکدیگر به شمار می‌روند. از این پیوند کهن بسا که بتوان بهره‌برداریهایی تازه کرد و واژه‌های کهن را برای برنامه‌ریزیهای تازه زبانی به کار زد. آخرین بخش از کتاب، به بازبینی تلاشهایی گوناگون می‌پردازد که بتازگی زبان فارسی در راه آشنایی با پیشینه کهن و «فراموشیده» خود کرده است. طرزهای دیرینه زبان در بهره‌برداری از قدرت زایایی خود، غنی و سرشار است و شیوه‌های قدیمی آن در واژه‌سازی امتیاز بزرگی دارد و آن پویایی و توانشی است محرز در ساختن واژه‌های تازه. در آن زمان رسم داشته‌اند که واژه‌های فراوان بسازند و ما انبار بزرگی از واژه را در همین آثار اندکی بازمانده از دوران میانه بازمی‌یابیم. آن طرزها را باز هم می‌شود به کار گرفت. همچنین، البته پس از ادب فارسی و

افکندند، واژه‌های قدیمی فارسی و ایرانی در محافل قدرت و فضل و علم دیگر جایگاهی نیافتند و مفاهیم دنیای اندیشه و اقتدار از آن پس به آنها نپیوستند. این خصیصه دیرزمانی است که بر واژه‌های فارسی رنگی متمایز زده است و عادت کرده‌ایم که لغات عربی را در جایگاه واژه‌های علمی و فرهنگی بستانیم. احترام و اقتدار نیز به حیطه کلمات ترکی و مغولی و نیز عربی تعلق دارد. از این بابت میان واژه‌های فارسی میانه و فارسی دری یا فارسی نو، به هر ترتیب که آن را بنامیم، اختلافی چشمگیر دیده می‌شود.

چشم‌اندازی که این جستار می‌کوشد در برابر چشم خواننده ارجمند بگشاید، پرده‌هایی از پیشینه فارسی و آثار بازمانده از دو زبان ایرانی میانه غربی، یعنی فارسی میانه و پهلوی اشکانی (پارتی) را در بر می‌گیرد. نوشته‌های بازمانده از این دو، گویای تعامل و دادوستد مستمر میان آنها است و گاه نمی‌توان مرزی روشن در آن میان یافت. پهلوی اشکانی، که بعداً نام خود را نیز به گونه‌ای از فارسی میانه، یعنی فارسی میانه زرتشتی داد و آن را به جای فارسی، پهلوی کتابی یا مطلق پهلوی می‌نامیم، در دوران پانصدساله حکومت اشکانیان یا بهر گم، بخشی از آن، زبان رسمی ایران بود و سنت شعر و ادب شاعرانه غنی و اثرگذاری داشته است. به نظر می‌رسد که فارسی دری در تکوین آغازین خود بسان زبان رسمی و ادبی دوران جدید بویژه وامدار چنین سنتی است.

در راه کوشش برای طرح مسأله، گزیر از ترسیم نمایی از جهان اندیشگی باستانی و ادب و نوشتگان پراکنده و اندک‌شمار، و در حقیقت، آشفته فارسی میانه و زبان همراه و همپای آن، یعنی پهلوی اشکانی نیست. واقعیت آن است که معنای واژه را فقط در متن می‌شود بازبینی کرد و شناخت. هنگام دست یازیدن بسوی این کار و آوردن نمونه‌هایی از این نوشته‌های قدیمی، گوشه‌ای سخت ناچیز از آنچه همواره منظور استاد گرانقدرم، شادروان ملک مهرداد بهار بود، در این نوشته آمده و گزینه‌هایی از نوشته‌های قدیمی ایرانی در کنار هم در دسترس

دربازد و از یاد ببرد. شناختن واژه‌های اصیل کهن و نیرومندی ابزار ساختن مشتق و ترکیبات از آنها در دورانه‌های پیشین خود، به فارسی دل آن می‌دهد تا برگردان کردن ادراک تازه بشری را در فرهنگ ما و بومی کردن و گواردن همین مجمع رنگین و رنگارنگ، رهاورد جهان نوین و آراسته در دهکده جهانی را آسانتر تاب آورد. از این برخوردار نیز چنان که پیشتر از اینها هم روی داده است، از عصر کورش و داریوش هخامنشی تا اکنون، فارسی همواره چیزی برای گفتن و راهی پرشکوه برای رفتن یافته است.

جستجوهای بیشتر و خودآگاهی زبانی به ما می‌آموزد که فارسی دست بالا و نیروی مزرگی دارد و در انبار سرشار و دیرینه سال ما نیز انبوهی واژه ذخیره و «پساکند» و *pasaqand* هست، همچنین توانش آفریدن واژه‌هایی که نیاز به آن شدت احساس می‌شود. این گهرهای زنده و پوینده بار معنایی و توانش پویایی را نهفته‌اند که بهره‌برداری از آنها ما را چندان توانگر و چابک می‌سازد که بی‌باک از درباختن هویت و امتیازهای ویژه ملی و قومی و فرهنگی خویش، با ادراک و نویافته‌های جهانی درآویزیم و با آن درآمیزیم. هنگامی که از تهیدستی و بی‌بهرگی شرمگین درنمانیم و نابجا از بینوایی خود نهراسیم، چه بیمی خواهیم داشت از قرض گرفتن واژه‌های بسیار یا به تصرف درآوردن معانی و مفاهیمی از فرهنگهای بیگانه! در این صورت، واژه‌های بیگانه مهمانانی معصوم و محترم خواهند بود، و نه متجاوزانی بی‌محابا و عنان‌گسیخته. هرگاه ارزش و قیمت آنچه را که داریم درنیابیم و درک نکنیم، راه را برای سرازیر شدن سیل بنیان‌کن نوآمدهای جهان تازه در فرهنگ خود چنان آماده ساخته‌ایم که به زبان ما آسیب خواهد زد و فرهنگ ما را به گیجی و پریشانی خواهد کشاند. چنین است که چاره و راه‌گریزی از دانستن نیست و شناختن داشته‌های خود.

چون به یاد بیاوریم که هر واژه را که از بیگانگان به وام می‌گیریم، باز خودمان چنان آن را به کار می‌بریم که فقط در سرچشمه ارتباطی با اصل خود دارد و

گونه‌های فارسی در سراسر جهان، چه در درون مرزهای سیاسی کشور و چه در بیرون آن و حتی صورتهای گویشی واژه‌ها در دیگر زبانها یا به اصطلاح گویشهای ایرانی، این انبار پربرکت منبع توانگر و بخشنده و حلالی است که هم می‌شود واژه‌ای «فراموشیده» یا لغتی را با همان شکل قدیمی از آن برداشت و هم آن که با همان ابزار واژه‌های نوین و تازه ساخت.

بررسی متن بزرگ و مهمی چون دینکرد، دست باز و آزادی را در واژه‌سازی نشان می‌دهد که هنگام سنجیدن آن با فارسی کنونی، طرز قدیمی بسیار تصنعی و ساختگی به نظر می‌رسد. هرگاه تنها گوشه‌ای از این نوشته‌ها فقط بازبینی و توصیف شود، حتی چنین به نظر خواهد آمد که به تأثیر زبانهای دیگر و بنا بر موقعیتی مصنوعی این زبان واژه‌ها را ساخته‌اند و آنها را به زور در نثری متصنع گنجانده‌اند. به رغم این پندار، بررسی ژرف‌تر اصالت سنتی این طرز سخن را روشن می‌دارد و آشکار می‌گردد که فارسی میانه دستگاه واژه‌سازی فعال و سرزنده‌ای داشته است با شیوه‌هایی کارآمد و استوار. قدیمی‌ترین نوشته‌های فارسی میانه، با داشتن تاریخ، بیرنگ و نمایی دور‌دست و بدیع از این طرز بازآفرینی مفاهیم و واژه‌ها را به نمایش درمی‌آورد. در دوران بعدی، وامواژه‌ها و مفاهیم فرهنگی جدید جای آن را گرفت.

امروزه خیل واژه از دنیای سرگیجه‌آور مدرن بسوی ما سرازیر شده است. به قول استاد علی‌محمد حق‌شناس، این خیل «مفاهیم مدرن» است که به‌مراهی اشیای دنیای تازه به فارسی یورش آورده است. گمانی نیست که ما را نه‌گزیر از این رویارویی است و نه پای‌گریزی و ضرورتی در این تکاپو. اما بازبینی و بازشناسی داشته‌ها و سرمایه‌های توانگر و شکوهمند دیرینه یادآوری می‌کند که فارسی ابزار قدرتمند برای چنین رویارویی و درگیری و آوردی را دارد و می‌تواند بر روی پای خود بایستد و با تکیه بر غنای دارایی و گنج واژگانی خود، تازه‌های رنگ و وارنگ را گوارا و آسان بپذیرد و از آن نه‌راسد که هویت خود را مبدا



بلوچ و ارمنیان و عرب در خوزستان.

این نوشته به اصطلاح تخصصی نیست و هرگاه مطلبی پیچیده هم بیان شود، کوشش بر آن خواهد بود که وجهی و بیانی ساده و مفهوم داشته باشد و اگر ابهامی در کار بماند، ضعف نگارش است و گناه نگارنده. از این روی است که افزون بر هرگونه ایراد دیگر، هرگاه از این باب هم اشکالی بر آن وارد باشد، گوشزد شدن آن را با سپاس و منت ارج خواهد نهاد.

به رغم آن که معنای واژه فقط در درون متن و جمله است که تعین و نمود می‌یابد و به رغم آن که در پاره‌نوشتارهای منقول کوشش شده است تا گوشه‌هایی از تفاوتها و تحوّل معنایی واژه روشن گردد؛ در سراسر متن، بنا بر مناسبت، مثالهای فراوان از واژه بصورت منفرد و ارجاع معنای آن به فرهنگها و متن کتابهای قدیم و جدید می‌آید. آوردن نمایه‌ای که از تکرارها بکاهد میسر نبود و ناگزیر گاهی چنین تکراری هست که خود یادآوری مجدد است. به یاد سپردن آنچه یک بار نوشته شده است، گاهی دشوار است و هزینه مصرف کاغذ کمتر می‌شود از زحمت جستجو و صرف وقت. بویژه آن که احتمال دارد خواننده گرامی نخواهد و هرگز مقید نیست که نوشته را از آغاز تا انتها بخواند و همه جزئیات را به یاد بسپارد. به همه این دلایل و نیز سهو و اشتباه نگارنده، تکرارهایی در کتاب هست که از آن پوزش می‌طلبد.

در سراسر متن از واژه‌هایی که در دوران پیشین زبان در نوشته‌های بازمانده ضبط شده و به دست ما رسیده است، ولی اکنون در فارسی کاربردی مشهور و آشنا ندارد و یا به بیان دقیق‌تر، نگارنده از آن بیخبر است، آورده می‌شود. این واژه‌ها اینک از یاد رفته و در گذر زمان از زبان حذف شده‌اند و «فراموشیده» و «محدوف» به شمار می‌روند. فعل «حذف شدن» را برای رساندن این منظور به کار برده است.

از اصطلاحات و بیان زبانشناسی در کتاب بصورتی محدود و اندک استفاده

کاربردش ویژه خود زبان ما است، واژه‌برداری از این انباز دیگر برای ما غریب و بیگانه نخواهد نمود. توضیح آن که واژه‌ای چون «ماژیک» امروز در فارسی فقط نوعی قلم است و «آدامس» نیز واژه‌ای نیست که در زبان انگلیسی با این معنی رایج باشد. در حقیقت ما واژه را از زبان دیگر به وام گرفته‌ایم و مسمای آنها را نیز. آنگاه خودمان آنها را از سر نو تلفیق و ترکیب کرده‌ایم و نسبتی تازه میان آنها آفریده‌ایم. هرگاه عزمی ملی و عمومی در کار باشد و به گذشته خود هم با چشم مهربانی و حرمتی سزاوار بنگریم، واژه‌های به قول ملک‌الشعرای بهار، «فارسی قدیم» را هم گاهی می‌توان با همین سبک برگزید و از آنها حتی چونان برچسبی نوساخته برای مفاهیم و اشیایی تازه سود جست.

از آنجا که تاریخ زبان و تحوّل واژه و ساختهای دستوری موضوع این بررسی نیست و این پژوهش در بنیاد و شالوده خود فقط به بررسی چگونگی تحوّل معنای واژه از دوران میانه زبان فارسی به دوران جدید می‌پردازد، تا آن حدّی به واژه و تحوّل صوری آن توجه خواهد داشت که به تحوّل معنای آن بازگردد. اما، چون بررسی معنای واژه بی از گفتگو درباره واژه‌های دیگر و شمارش واژه‌های دیگری که همراه با آن در زبان به کار می‌روند، امکانپذیر نیست، در نتیجه، تلاش برای بررسی تحوّل معنای واژه، بیدرنگ به بحث درباره واژه‌سازی و چگونگی تحوّل آن در طی تاریخ زبان می‌انجامد. بدین شمار است که نوعی برشماری واژه‌ها و دگرگونی تعداد آنها بویژه موضوع سخن خواهد بود.

این پژوهش آغازین، که اگر موفق باشد سرآغازی بر راهی دراز برای بررسیهایی بیشتر فراگیر و جامع خواهد بود، تلاشی است برای آشنایی فارسی‌زبانان با پیشینه زبان فارسی. بنا بر این، آنچه را که می‌آورد برای همگان مردم و مردم فارسی‌زبان است، خواه آنان که فارسی تنها زبان مادری آنان است، مانند مردم شیراز و مشهد و دوشنبه و مزارشریف، و خواه که فارسی زبان مادری دوم آنان باشد، مانند مردم آوَر بندرعباس و سُنج در فارس و تبریز و سنندج و

انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، که اجازه انتشار کتاب را با این رسم الخط به نگارنده داده است.

جز استادان ارجمندم، که نگارش این کتاب مرهون ایشان است و از آثارشان در سراسر متن نام برده‌ام، سپاسگزارم از دوست عزیزم سرکار خانم دکتر فرنگیس پرویزی که بزرگواری فرمودند و ویرایش کتاب را عهده‌دار شدند. هر مشکلی را که در نوشته هست، بنده خود پاسخگو است، اما نقائص بسیاری را ایشان اصلاح کرده است. دختر عزیزم، خانم مریم حیدری پاکنویس و حروفچینی این کتاب را انجام داده است و اگر همکاری و بردباری پُرمهرش نبود، امکان نداشت که این کار به سرانجام برسد. از او و همچنین از آقای محسن زمانی‌پور در شرکت نرم‌افزاری سینا، که برای حروفچینی کتاب حروف لازم را ساختند و در این راه بنده را مرهون لطف و یاوریهای خویش کرده‌اند، و نیز از بزرگواری و زحمات خانم نسیم حسینی نازنین متشکرم. بویژه سرکار خانم مرضیه کاظمی و همکار عزیزم، خانم اعظم صادقیان امام این کار دشوار را پذیرفتند و ممنون ایشانم. نگارش این کتاب بسیار بیش از آنچه در آغاز تصوّر می‌شد و پژوهشگاه زمان داده بود، وقتگیر و پراکنده و دشوار از آب درآمد. در این زمان دراز، جز همسر، ا. افسری، بنده خود را مرهون یاوریهای سرکار خانم دکتر زهره زرشناس می‌داند. نیز از یآوری فرزندان نازنینم، استاد مهران افشاری و همچنین دوست مهربانم خانم فرزانه وزوایی و همکار گرامی سرکار خانم دکتر نادره نفیسی ممنونم. در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، معاضدت آقایان دکتر مهدی گلشنی، دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی، رحمت‌الله رحمت‌پور و بویژه دوست گرامی، آقای ناصر زعفرانچی برای انتشار این کتاب بسیار بوده است. از این بزرگواران سپاسگزاری می‌کنم.

شده است. گرچه نگارنده کوشیده است تا مشکلات خود را در این باب از استادان بزرگواری چون دکتر علی محمد حق شناس، که اینک جایش به گیتی سبز است، و دکتر یحیی مدرسی بپرسد و رفع کند، ولی با داشتن بضاعت اندکی در این رشته از دانش، همچون دیگر جایها، بیگمان نقص بسیار است و جای ایراد اندک نیست. از این دو استاد بویژه سپاسگزار است و نیز از دوست و همکار دانشمند آقای دکتر مصطفی عاصی.

فرهنگ کوچک زبان پهلوی، که از فارسی مانوی در آوانویسی سود جسته است، مأخذ آوانگاری واژه‌های فارسی میانه در این کتاب است. با وجود این، در آن جاهایی که تفاوتی بارز میان ضبط مانوی واژه با فارسی دری روشن و صورت آوایی فارسی دری و فارسی میانه زرتشتی همسان یا نزدیک باشد، بنده از آن همانندی پیروی کرده است. معیار دو این گزینش و رجحان، یکی کهنیکی و قدمت بیشتر فارسی مانوی است که گاه بیش از آن حد است که برای خوانش فارسی میانه کتابی پذیرفتنی باشد و دوم، گزینشی بودن فارسی مانوی در برابر فارسی میانه زرتشتی و فارسی دری، که این دو تالی اخیر رسمیت و عمومیت داشته‌اند، با شباهتی بیشتر به یکدیگر.

نوشته‌های معدود دیگر، که بویژه پازند است، به پهلوی عادی برگردان و از تفاوت‌های آنها چشم‌پوشی شد با بهره‌گیری از همان آوانویسی در فرهنگ کوچک زبان پهلوی (۱۳۷۹). شاهد مثال از واژه‌نامه‌هایی که در آوانویسی با آن تفاوت دارند، بویژه فرهنگ پهلوی شادروان استاد بهرام فره‌وشی (۱۳۴۶)، مگر بندرت، به همان شیوه به اصطلاح جدید آمده است. در این کتاب و دیگر واژه‌نامه‌هایی که رجوع به آنها دشواری دارد، به صفحه کتاب نیز ارجاع داده شده است.

رسم الخط فارسی را نگارنده با توجه به شکل حروف و ترکیب آنها در هر واژه فارسی اختیار و پیشنهاد کرده است. تا جایی که می‌داند و زاده سهو و خطا نباشد، برای هر یک استدلال و دلیلی دارد که می‌تواند بازگوید؛ با سپاس از اداره

## نشانه‌ها

نشانه‌های خوانش واژه‌های فارسی میانه و پهلوی اشکانی (در درون نشانه کمانک برابره‌های فارسی آنها به فارسی و برای سهولت قرائت گاه به لاتین آورده شده است):

مصوتها: ā (ā/ā = ā), i (e = i), ī (ī = ī), u (o = u), ū (u = u), ē (یای مجهول)، ǝ (واو مجهول)، و دو واجگونه o, e (allophone)

صامت‌ها: b (ب)، č (چ)، d (دال)، ǰ (ذال)، f (ف)، g (گاف)، h (غ)، (ه)، j (ج = j)، k (کاف)، l (لام)، m (میم)، n (نون)، p (پ)، r (ر)، s (سین)، š (شین)، t (ت)، v/w (واو = v)، x (خ)، y (ی)، z (ز)، ž (ژ)

نشانه a نوعی تلفظ برای ā در گویش به‌دینان (دوی زرتشتی) و e واجی در همان زبان است و حرف q گاهی برای غ/ق.

نشانه‌های < > و [ ] برای افزایه بر متن اصلی یا ترجمه استناد است. نشانه ≡ برای نامیدن شاهدهای مثال از نوشته‌های فارسی میانه و پهلوی اشکانی و ارجاع به آنها است.

نشانه برای نگارش واجهای زبانهای دیگر به شیوه رایج و معمول است.

سرآغاز سیر معنایی «قهرمان» به سوی کاررفت امروزی و تحوّل و دگرگونی آن را در شعر سنایی (به نقل از فرهنگ فارسی معین، ذیل «قهرمان کردن») می‌بینیم:

گرگ را بر میش کردن قهرمان باشد ز جهل      گربه را بر پیه کردن پاسبان باید خطا  
در فرهنگ یک جلدی فارسی-انگلیسی حمیم (فرهنگ معاصر، ۱۳۸۴) برابر آن را champion hero نهاده و champion driver را «قهرمان رانندگی» معنی کرده‌اند. در دیگر فرهنگهای جدید فارسی و برگردان از زبانهای اروپایی نیز همین سایه واژه‌های فرنگی را بر «قهرمان» می‌بینم: hero در فرهنگ بزرگ انگلیسی - فارسی حمیم (فرهنگ معاصر، ۱۳۷۲) چنین معنی شده است: «گُرد، پهلوان، قهرمان، شیرمرد، شمشیر زن نامی، پهلوان داستان، محور داستان، آدم برجسته در داستان یا نمایش، کسی که خدمت بزرگی بعالم و آدم کرده باشد - [در تاریخ یونان] مردی که صفات فوق انسانی داشت و مورد التفات خدایان بود، نیم‌خدا» و champion در کاربرد اسمی: «پهلوان، قهرمان، مبارز، برنده جایزه، مدافع» و the champion of liberty یعنی «مدافع آزادی، سنگ‌بسیه‌زن آزادی» و در کاربرد صفتی در: champion boxer یعنی: «پهلوان مشت‌زن، یگانه مشت‌زن».

بازبینی نوشته‌های دیگر بیگمان آگاهیهای بیشتر را درباره چگونگی و سیر تحوّل معنایی «قهرمان»، بویژه در روزگار اخیر، به دست خواهد داد، مثلاً در لغتنامه دهخدا، دومین معنای آن، «پهلوان دلاور» و سومین آنها «پهلوان مظفر و غیرمغلوب» است. اما بر مبنای همین چند مأخذ و نیز شمّ زبانی خود ما چند نکته روشن می‌گردد که می‌توان آنها را تعمیم داد.

نخست این که قهرمان کشتی و قهرمان فوتبال به دنیای معاصر و نوآمدهای فرهنگی کنونی تعلق دارند و هرگاه مفاهیم فرنگی champion و hero را از کاربرد امروزی واژه «قهرمان» فارسی برگیریم، چیزی دیگر در دست ما باقی می‌ماند که معنایی متفاوت است. بنا بر این، در ویس و رامین یا شعر سنایی

## سرآغاز

واژه «قهرمان» در ویس و رامین (۱۳۱۴، ص ۱۹۸ و ص ۴۹۶) به کار رفته است، اما در فرهنگ فارسی به پهلوی شادروان استاد بهرام فره‌وشی (۱۳۵۸، ص ۳۹۶) در برابر سرواژه «قهرمان» لغت پهلوی hu-vīr می‌آید. واژه اخیر در فرهنگ پهلوی استاد (۱۳۴۶، ص ۲۳۶) چنین معنی می‌شود: «(۱) باهوش، خوش حافظه؛ (۲) دارای قهرمانان خوب، دارای مردان خوب». فرهنگ فارسی معین در برابر سرواژه «قهرمان»، این چند معادل را می‌گذارد: «(۱) فرمانروا؛ (۲) کارفرما:

اگر اشتر و اسب و استر نباشد      کجا قهرمانی بود قهرمان را

(ناصر خسرو)

(۳) پهلوان، دلیر، (۴) وکیل دخل و خرج، ناظر». همین معنای چهارم است که در ویس و رامین (همان، ص ۱۹۸) از «قهرمان» استنباط می‌گردد:

همی دانست رامین بوستانی      بدو در کساردیده بی‌باغبانی  
همان گه پیش مرد باغ شد      بیارامید چون در بوستان شد  
فرستادش به خانه باغبان را      بخواند از خانه پنهان قهرمان را  
بفرمودش که رو اسپان بیاور      گزیده هرچه آن باشد تگاور  
همیدون خوردنی چیزی که داری      سلاحم با همه ساز شکاری  
بیاوردند آن چیزی که او خواست      نسماز شام رفتن را بیاراست

بار دیگر «قهرمان» باز در ویس و رامین با همین معنی به کار رفته است (ص ۴۹۶):

سپهدار بزرگش بود ویرو      وزیر و قهرمانش بود کیلو

است، ما را به جهانی تازه از انبوه واژه‌هایی کهن رهنمون می‌گردد. همچنین درباره تفاوت معنای برخی از آنها در درازنای تاریخ می‌توان به جستجو پرداخت.

وصف و نامی که هم برتری جایگاه و رجحان را می‌رساند و هم با حفاظت و سرپرستی دام و جانوران اهلی سروکار دارد، با معنایی نظیر «شبان» و کارزفت آن در نوشته‌های دینی اروپایی در هماهنگی و مشابهت به نظر می‌آید و در منشور کورش بزرگ هخامنشی (بند ۱۴) نیز به کار رفته است (ارفعی، ۱۳۸۹، ص ۴۷). همچنین که روحانی مسیحی را «شبان» و مردم عادی را «بره گمشده خداوند» می‌خوانند. آیا قهرمان نیز به موجب تکلیف و شغل خود هم قدرت و برتری داشته است و نقش حامی و راهنما و نگهبان را؟

با پذیرفتن چنین طرحی می‌توان حدسی را درباره ریشه واژه قهرمان پیشنهاد کرد: سازه نخستین آن شاید به kariri به معنای «بزرگاله» (۳-۲-۱- یک)، بازمانده در الواح ایلامی بارو و خزانه تخت جمشید، بازگردد و سازه دوم آن به pāna- (نیبرگ، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۵۰، ذیل pānak) با ابدال p (پ) به v (واو) و سپس واج v به m (میم). ابدال این واجهای لبی به یکدیگر در الواح ایلامی و گویشهای زنده نمونه‌های بسیار دارد. بر مبنای این حدس، باید افزود که واژه kariri نخست در زمره واژه‌های زبانهای ایرانی و به اصطلاح هندواروپایی نیست و دوم این که از آن، واژه‌هایی با صورتهایی گوناگون، مثل kahra kahr karreh و kahra هنوز زنده و رایج است. در آن، ابدال k (کاف) به q (قاف) می‌تواند بنا بر قاعده عام صورت گرفته باشد. از همین خانواده واژه qavrut(og)، یعنی «گوسفند ماده یکساله» در گویش بهدینان باید بازمانده باشد و نیز kove فارسی شیرازی (لری: kowʔa) در gušt-e kove یعنی «گوشت گوسفند جوان».

غرض از آوردن چنین حدسی در اینجا، خاطر نشان کردن وجه ترکیبی و التقاطی واژه قهرمان و چندین جانبه و چندفرهنگی بودن آن است که تاریخی دور و دراز را در خود نهفته دارد: از دنیای دوردست ایلامی یا زبان ناشناخته دیگری تا



قهرمان از نوعی دیگر است و در مسابقه «دو و میدانی» از لونی دیگر می‌توان مسأله را پی گرفت و به جستجو پرداخت که آیا کدامین کس یا کسان برای نخستین بار آن «قهرمان» دنیای کهن را به میدان مسابقات امروزی کشانده‌اند و نخستین بار چگونه و در کجا چنین واژه‌گزینی و جابجایی معنایی صورت بسته است. اما یک نکته روشن است و آن تأثیر مفهوم مدرن واژه‌های اروپایی است بر شکل‌گیری و تحول معنایی این واژه در فارسی کنونی.

دوم این که «قهرمان» هنگامی که در ترجمه hero به کار می‌رود، نه تنها معنای «مردی که صفاتی فوق انسانی دارد، نیمه‌خدا، کسی که خدمت بزرگی به عالم و آدم کرده باشد» را در خود جذب می‌کند، بلکه با معنای «پهلوان داستان، محور داستان، آدم برجسته در داستان یا نمایش» نیز به کار می‌رود. در اینجا، «قهرمان داستان» را داریم که اغلب معادل می‌شود با «شخصیت داستان». چون «شخصیت داستانی» امکان آن هست که کسی مفلوک و درمانده، و یا حتی حیوان مردنی و نزاری مانند سگ و لگرد داستان صادق هدایت باشد، پس کاررفت واژه قهرمان، پس از انزوای نسبی قدیمی خود اینک دستخوش معرکه‌ها و کشاکش جدیدی در جهانی تازه شده است. در واقع، معنای واژه در درون بافت‌هایی از مفاهیم معاصر است که شکل می‌گیرد و صورت می‌بندد.

اما، سومین نکته درباره «قهرمان» بویژه به پژوهش حاضر بازمی‌گردد و کاررفت این واژه در ویس و رامین. ویس و رامین از داستانهای باستانی است و به گفته سراینده خود، برگردانی است شاعرانه و منظوم از اصلی «پهلوی». خواهیم دید که نشانهای روشنی از این اصالت در واژه‌های خاصی در آن به چشم می‌خورد. با وجود این، «قهرمان» واژه چندان مشهوری در نوشته‌های کنونی فارسی میانه نیست و در مآخذی که استاد فره‌وشی و شادروان مکنزی از آنها برای نوشتن فرهنگ‌های خود استفاده کرده‌اند، نیامده است. به بیان دیگر، پیگیری و جستجوی واژه‌ها در آثاری پراکنده از گونه‌های متفاوتی از نوشته‌های قدیمی که اینک هنوز برجای

قبیل نشانه ندا یا حتی حرف عطف به شمار آوریم و اصل واژه را hobir بدانیم، با hu-wīr همسنگی و برابری آوایی دارد. در نتیجه، معنای این درود و تهنیت، که اینک روشن نیست، چنین می‌شود: «ای نیکمرد، شادباش!»

واژه «شادباش» را فرهنگ فارسی معین مخفف «شادباش» و از «ادات تحسین» می‌گوید و معنای نخستین آن «احسن، آفرین» است و معنای دیگرش «زری که در جشن عروسی بر سر عروس و داماد نثار کنند، یا بمطربان و رقاصان دهند». اما سازه دوم šābāš شاید با bāšāh (b's'h, بویس، ۱۹۷۷، ص ۲۶) پهلوی اشکانی یا پارتی، به معنای «سرود، ستایش» یکی باشد و شاید همان «باش» فارسی باشد؛ و سازه نخستین آن به معنای «توانا، قادر» و یا «شاد».

هر کدام از این ریشه‌ها را که بپسندیم و بپذیریم، در این مثال، دگرگونی آوایی واژه را همپای تغییر کاربرد و ناگزیر فراموش گشتن معنای قدیمی واژه، می‌توان دید. بیگمان معنای hu-wīr در فارسی میانه و شکل باستانی آن در اوستا، یعنی hvīrām (پهلوی یسنا، ۱۹۴۹، ص ۵۲ واژه‌نامه) که صفت فرزند نیرومند و توانا است با hābīro در این تهنیت‌گویی تفاوت بسیار دارد و نیز شکل واژه و طرز کاربرد آن. این تفاوت تا حدی است که فقط از روی حدس و گمان می‌توان وجود پیوندی دیرین را میان سه شکل باستانی و میانه و امروزی واژه برقرار کرد.

حقیقت آن است که رعیتی که از درآمد محدود و شمرده و معین خود چیزی جهت استفاده همگانی می‌بخشد یا دو جوان که با یکدیگر نامزد می‌شوند و جشن می‌گیرند یا عروسی می‌کنند و برایشان «هابیرو» می‌کشند، همانندی اندکی با «قهرمان» دارند و نیز نسبت واژه‌های پهلوی hu-wīr با این مفاهیم دور است و کاربرد و شکل «هابیرو» متفاوت از همه اینها. با اینهمه، در شرایط پیچیده و بغرنجی که مفاهیم امروزی و نوآمدهای فرهنگی را به دنیای فارسی‌زبان سرازیر کرده است، از گوشه‌وکنار و از راههای گوناگون می‌توان به پیشواز شتافت و انواع رنگارنگی از این قبیل واژه‌های قدیمی را از کهنه‌کتابها بازیافت؛ از ستهای کهن و

بقایای نادر در متونی کهن و سپس رواجی جانانه در دنیای معاصر به تأثیر فرهنگهای جهانگیر کنونی. این نمونه بارز است از بقای واژه و تحوّل معنایی آن در فرهنگ ایرانی.

آمدن واژه hu-wīr در برابر «قهرمان» در فرهنگ فارسی به پهلوی فره‌وشی دو کاربرد قدیم و جدید واژه را به ترسیم درمی‌آورد. این واژه مرکب است از پیشوند hu- (مکنزی، ۱۳۷۹: خوب-، نیک-) و wīr که چند معنای مختلف دارد و همین چندمعنایی بودن به واژه مشتق معنایی متفاوت داده است. فره‌وشی (۱۳۴۶)، ص ۴۷۲) یکبار آن را به «ویر، هوش، حافظه» معنی می‌کند و به نقل از برهان قاطع می‌آورد که «ویر: به معنی فهم و هوش و ادراک است»؛ و بار دیگر به «رعد، برق». واژه‌نامه مکنزی (۱۳۷۹) برای wīr همین معنی را بصورت: «بیر، رعد» ذکر می‌کند و معنای دیگر: «ذهن، یاد» و سومی «پهلوان، مرد». همین سومین معنی است که با پیشوند hu- واژه مشتق hu-wīr را به معنای «قهرمان» یا «دارنده قهرمان و پهلوان» ساخته است.

به نظر می‌رسد که واژه hu-wīr با همین معنی، به شکلی ویژه در گویش بهدینان برجای مانده و کاربردی غریب و عام یافته است. توضیح این که در مراسم سستی تجلیل کردن و تهنیت گفتن به صاحب‌خیر و کسی که اهدایی به جماعت و پیشکش خاصی برای استفاده همگان کرده است، به اصطلاح «شاباش» می‌کنند و هنگام «شاباش کردن» دستجمعی به دهشمند درود می‌فرستند و واژه‌هایی را با صدای بلند می‌گویند: *hobiro, hobiro, hobiro; šābāš!*

این درود فرستادن و تهنیت‌گویی چیزی نظیر هورا کشیدن فرنگان است و در عروسی و دیگر مراسم هم فراوان. این واژه در تلفظ بیشتر به صورت *hābiro* شنیده می‌شود و «هابیرو کشیدن» رسمی است سخت معمول و زیبا.

گرچه برای این واژه شکل امروز *hābiro* بیشتر شناخته است، صورت قدیمی‌تر آن *hobiro* است. در این شکل *hobiro* اگر o پایانی را افزایه‌ای از

گویشهای بومی درآورد؛ و بویژه از دل گونه‌های زنده فارسی آنها را بسان «قهرمان» به میدان فراخواند تا بار سنگین تازه را بر دوش گیرند و برای این قدرت‌نمایی، به جای «هورا کشیدن» می‌شود گفت: «هایپرو، شاباش!»

واژه‌های فارسی در کدام مسیر، راه تاریخی دراز خود را پیموده‌اند و این زبان چه نسبت و ارتباطی با دیگر زبانهای زنده در ایران و کشورهای همسایه ما دارد و چرا به فارسی می‌نویسیم و در مدرسه آن را به نوباوگان یاد می‌دهیم؟ نخست در این پژوهش، کوشش برای دادن پاسخ به این پرسش می‌آید (بخش یکم: جایگاه تاریخی فارسی) و سپس جهت گفتگو درباره تحول معنای واژه از فارسی میانه به فارسی ناگزیر به دگرگونی واژگانی زبان خواهد پرداخت (بخش دوم: دگرگونی واژگانی) و برشمردن واژه‌های زبان در گذار زمان. دگرگونی در شماره واژه‌های فارسی در دورانه‌های مختلف آن با دگرگونی معنای واژه ملازم است و در این باب نوعی تداوم و پیوستگی همراه با گسستگی دیده می‌شود (بخش سوم: پیوستاری و گسست) که معنای واژه را دستخوش تغییر و دگرگونی ساخته است.

دستآورد این کندوکاو و جستجو، که در نهایت از آن سخن خواهد رفت (۳-۴)، بازیینی و کوشندگی در راستای این پرسش و پاسخ است که آیا باز هم می‌توان واژه‌هایی چون «قهرمان» و یا «اساطیر» و «اسطوره» را یافت و از گنجینه کهنه‌های زبان راهی بازار «اکنون» کرد که تاب قدرت‌نمایی بیاورد و چندان خریدار بیابد که توان «جافتادن در زبان زنده» و افتادن بر سر زبانها داشته باشد و بتواند زنده و پویا خودنمایی و جلب موافقت کند و به کار آید؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، طبع سلیم یا ذوق واژه‌گزینی کلام آخر را خواهد گفت، گرچه به دست دادن کلیدی «دَم دست» و ابتدایی برای گشودن انبار شگرف گنجینه واژه‌های کهن و شیوه‌های قدیمی واژه‌سازی هدف و منظور آرزویی از این سخنان است.